

مسائل عجیبه اهل سنت تفسیر فرموده اند که امین احکام ایشان حکم است بحال ایشان
 برید پیدا است و مطابق زعم جناب سامی نازم می آید که تبیین اهل سنت قائل بانجام
 برید باشند حال آنکه چنین نیست بلکه اکثر از اساطین علماء اهل سنت قائل غیبه
 و لعن آن بدخست اند چنانکه کتب مشهوره ایشان ولالت بران وار و اسرار
 ما افاد و مشهوره میا و که حانیه لعن مذکور که در باره اخراج حضرت عثمان
 قیامت از زمره طاهره اهل بیت علیهم السلام در کتاب منتهی الکلام نموده ام فقط
 بیکد و کس از علماء امامیه بر میرو و و دیگران نمیرسد زیرا که چون استناد و قیاس
 مذکور بکلام جعفر بن محمد الباقری است و الله عنها و ان در کلینی باین بسط و
 تفصیل که و استی مسطور و در حق کافی کلینی عقیده که جناب و پیشوایان جناب
 وارند غیر از عورت بر احدی محقق نیست و خود مجتهد فانی در آئینه حق نافرموده
 که اگر مذنب شیعه حق است این کتاب نیز حق است پس طعن مزبور فقط بقوله یعنی مخصوص
 نباید فهمید فکیف که از کتب اصولیه و فروعیه و صوارم و حساب بحد بول انجامد که قول
 امامی قول دیگران و مذنب باقی ایما است زیرا که هر گرا اختلافی نداشتند مثل
 مجتهدین نموده اند و تحقق هر یک نفس رب العالمین است بوسیله روح الامین پس
 امر مذکور از اجماعات ایما باشد زیرا ما لاسترة فیه و الحمد لله علیک
 که این امر از قول آئنده جناب سر و قتر اهل فضل و بلاغت بجای خود نیات
 شده حیث قال چنین نقص و الزام مخصوص قائل انکلام می باشد نه بدنبال
 و حریت که این تا دلی ملا خلیل من قبیل نقشه کرده زمینها مستند از ارشاد
 معصوم یا افاده اسلاف کرام ندارد چه ازین کلام حمایت پیدا است که اگر
 مستند که میداشت خواه از کلام ایما و خواه از کلام دیگران از علماء
 اعلام علی سبیل منع الخلو خصوصیت این طعن بقضو یعنی باقی نمی ماند بلکه

به مذہب شیعہ عموماً سراستیا می کرد و سوال استناد بحدیث امام صادق و حق و معلوم
 شد و بعد ازین از کلام خیرات رحمن هم تا سید بیچاره قرز و مینی عنقریب بمعرض
 ثبوت میرسد اثبات الله تعالی فمحصیل المطلوب بالطریق الاولی قولی که جنب
 از خونت کلام نقل بر زبانم زده **اول** اگر مراد اینست که از سابق و تیره
 و شیمه جناب مبین است که خود را از نوله لسانی و نوران نفسانی باز داشته
 زبان را اجازت به سب و تبرا و بیبوه گوئی و درشت خوئی نداده اند پس
 باطل است زیرا که در رسائل معلوم که مایه فخران سر آمد روزگار است کلمات
 خشن و مقالات مستهجن و باره خلفاے راشدین و علماء دین متین و امامین
 از هر مقام پیدا است و بعد الحمر که جزائے اعمال و در هر مقام کارکنان قضا و قیود
 کینارشان بنا و نه اندی که هیچ تکلف و مؤننه اهل حق را بوقوع آید و اگر
 مراد آنست که بعد از دیدن کتاب منتهی الکلام این طریق می سپارند و خود را
 ازین سوئی اوب نگاه میدارند پس بعد تسلیم ذکرش مناسب نمی نماید زیرا
 که بعد از چون کتاب بالیقین دانسته اند که اگر مسلک خونت اختیار افتد خصم
 ایشان همه را با و له الزامی قلب میکند و در هر امر بسیار مسلک ثانی می نماید
 بلکه آیت کریمه الان وق عصیت و کنت من المصدین تلاوت میفرمایند
 ناگزیر بر مزعوم خود زبان بکلام کشیدند و از بد گوئی اجتناب ورزیدند
 و بنده عرض می نمایم که اگر این جنب و خاموشی بر جناب شاق باشد و میخواهند
 که این نقل را بشکند لیسیم الله بهر چه ورودل خطور کند بر زبان و سندان
 تعالی هر کله را از کتب امامیه بر آسے علماء اعلام ایشان و مقبولین
 لسانی با محض و جو ثابت خواهم کرد و اینک گوید اینک میدان **قولی** و اگر
 گویند الخ **اول** ازین افکوه جدید که قانون کلی را تقریر بس قانون

شیخ بوعلی دران ضبط کردہ آئینک حجاز ساختہ اندر بر سر سامع و ناظر چنان واضح
 می شود کہ مخاطب رئیس لشکرین و زالیغات خود کمال احتیاط مرعے دارند
 و از آنچه درین قانون نگاشتند ببحث شیعه و سنی تعلق نمی ورزند و بجز بد نصفت
 ہمت می گمارند ولیکن این طریقہ برخلاف عادت مستمرہ علماء امامیہ است چنان
 از عبارت قاضی نورالدین شوشتری کہ نزد مخاطب سحر شہید رابع طائفہ و محدوم
 است بیان می شود و عبارت قاضی امامیہ در کتاب احقاق الحق جاییکہ ما شاکہ
 امامت بلا فصل مر قاضی بتقلید عبداللہ بن سبا نطق بہت رستہ نیست لہذا
 ان علماء الشیعہ کجھون علی جمہور اہل السنۃ بان ابا حنیفہ قال کذا و الغزالی قال
 لے غیر ذلک من احاد علماء ہم و کذا العکس کما وقع من ہذا الناصب فی خطبہ
 کتابہ ہمیشہ اجماع علی الامامیہ قاطبہ بان الحاکم ابا عبد اللہ روے کذا و شیعہ امامی
 الی غیر ذلک من العبارة یعنی عادت علماء شیعہ چنین است کہ بر جمہور اہل سنت
 استدلال می آرند فقط بقول ابو حنیفہ و الزام اہل مذاہب اربعہ قاطبہ این
 قصد میکنند و ہمچنین بر اے اتمام البیان بقول غزالی تھا استناد و احتجاج می نمایند
 این طریقہ از نہ ہم مسلوک است کہ قول احاد علماء اہل سنت را بر تمامی فرقہ الزام
 و تکلیت می آرند و ہمچنین عادت سفیان بدین جاری است کہ قول یکے را از علماء
 امامیہ آداب نخبست می پذیرند چنانچہ صدر الدین روز بہان در خطبہ این کتاب یعنی
 ابطال الباطل برین معنی کہ ابو عبد اللہ حاکم کہ شیعہ امامیست چنین روایت می نماید
 ثبت کردہ و الزام تمامی افراد شیعہ را قصد نموده و اینکہ گفتیم یکد و مثال بودین
 قدر موقوف نباید فهمید بلکہ باید دانست کہ طریقہ شیعہ و سنی ہمین است کہ بقول احاد
 علماء سنی بر تمامی افراد فرقہ می آرند انتہی مایدل علیہ عبارة الفاضل شوشتری و
 حضرت خانصاحب عالی مناقب چنان افادہ فرمودند کہ استناد باحاد ہمیش

وروایات میں باشند کہ سونڈ مذہب خصم باشد و احتمال خرق و اختلاق دران
 نبو و احتیاط بقبرنیہ واقع شود و استناد بکلام ملکا کہ فی حدوۃ معقول و وال
 بر تائید مذہب مستند باشد تا در و شاذ و گامے بکلامی کہ تائش متغیر و باشد و جو
 خلل دران ظاہر ہو و احتجاج نمی نمایند **طرفہ اول** کہ بعد از نظر در مسائل مطبوعہ
 و صحائف ایشان چنان سمت ظهور دارد کہ حضرت رئیس السناظرین اینہمہ لاف نئی
 بر اسے فریب عوام کالانعام می کنند و خود را از تحمل کردن برین قواعد مذکورہ بالمرو
 بار شیدہ و کارے بدین قانون نہ بستند و مصداق آیت کریمہ انا مروون الناس
 بالبر و تقون انفسکم و ایتہ کریمہ لم تقولون مالا تقولون گشتہ تفصیل این اجمال مفضی
 باطناب است مگر بیکد و حرف قناعت میکنم و میگوسم کہ مجموعہ مکاتیب و رسائل این
 محمود و مختصائل از اول و لائل بران است کہ جناب شان تہذیب و تکمیل مولفات
 خود را بدست شیخ علیہم السلام مہمانی و امثالش و حضرت مجتہد الزیانی و اقرانش سر
 و در مکاتب مشارالہا خود را از اعتراف سامی مترشح است کہ این اشخاص درین فن
 بصیرتے نداشتند جائیکہ خطای خود را بر ذمہ شان انداختہ اند و غیر از نور الدین حسین
 جہان نور و کسی را در فن کلام و سبب شیعہ و سنی پیچیدہ و مبصرند استند و تفصیل حقیقت
 شیخ جہان و مانیہ اوراک و معلوماتش درین فن آنچه بود اگر بیاید بعرض مشتاقین
 رسانیم از مباحثیکہ ایرادش درین اوراق مقصود بالذات است محروم ما نمیش
 ناگزیر حرفے را بر زبان قلم مغوص می نمایم بگوشش دل باید شنید کہ من روزے
 بر اسے ملاقات عمدہ المحدثین مولوی حسن علی مرحوم رفتم و دیدم کہ چندے از طلبہ
 و فضلا نزدشان نشسته اند و شغفے بالشان ہمزمانی میکنند و در سبب شیعہ و سنی حرف
 میزنند تا نوبت بجایے رسید کہ انشخص گفت کہ مذہب احتیاط نصب بعین و ایم
 مولوی صاحب فرمودند کہ غالباً مراد شما ازین تقریر آنست کہ مذہبے میماند

شیعه و شی بقتضای بریدون ان یخندو این ذک سبیل و اگر فته اید مثلاً سب
 و تبر اور مذیب شیعه و سئل تفصیل شیخین در مذیب اهل سنته مطبوع شمانیت و
 این کلام رفته رفته منجر شد تکفیر امامیه شد مخاطب گفت که این مسئله از تعصبات
 اهل سنت معلوم می شود و غالباً لیکه و تلبیه بران نداشتند و عداوت شیعه بیان
 را باین واری کشیده باشد و این جنس تعصبات در مذیب امامیه یافته نمی شود
 و درین وقت بنده بنا بر تحقیق تصدیق از مولوی صاحب مغفور که طبیعت شان منحن
 از اعتدال بود حرف و اگر دم و گفتم که بنویز جبار اینهم معلوم نیست که امامیه تکفیر
 اهل سنت می نمایند و آنچه در باره پیشوایان ایشان شب و روز و زبان میازند
 محتاج بیان نیست مخاطب جواب داد که تکفیر اهل سنت زنیار و هیچ کتابی از صفو
 کبیر امامیه مرقوم نیست و کسی از علمای امامیه بدان نرفته گفتم مگر شما مذیب سید
 و دیگر اهل علمای خود را یاد تدارید شاغب مذکور انکار کرد و گفتم طرفه آنست که کتاب
 فارسیه کلامیه مثل حق الیقین را که طفلان هم از آن بخبر باشند هم تقریر کرده اید گفتند
 و نشان دهید که گج این مضمون در آن نوشته اند گفتم که علم غیب خاصه خداست
 عزت قدرته و جلت اسماء و فتیکه از مکان اقامت قصد عبادت مولوی صاحب
 نموده بودم مرا معلوم نبود که شخصی با ایشان به بحث و جدل خواهد او نجت و حاجت
 با ستنا و کتاب باقر مجلسی در آن مجلس خواهد افتاد و نامن کتاب مذکور را در بغل میگردم
الغرض چون استناد بکتاب مستداول نموده ام باید که نور سلطان ان تجسس نمایند
 اگر هم سید قیما والا دست بدامن بنده آویزند آنکس بر داب علمای شیعه از بحث
 بچه سر و پا دست و آستین نمیکشید و مطالبه آن مقام خاموش نمیکردید تا آنکه مولوی
 مدروح و بعضی از فضلا که حاضر بودند تقویت فقیر سخن فرمودند و درین اثنا مولوی بانگ
 نماز مغرب بر آورد و مجاول مذکور بجلت تمام مانند مقتدا سے خود نقاره نواخته سرش

گرفتند براه فرار پیو و از حضار پرسیدم که این شخص چه نام دارد و از اهل اسلام است
گفتند مولوی عظیم الله مهبانی که ریش خویش می تراشد و قلوب مومنین بجدتات
خود می خراشد و نفس ناطقه خانصاحب و اسطوانه و ائمه تالیفات ایشان تواند بود
همین مجاول است همیشه حال شیخ مخاطب و مبلغ تحقیق او از اینجا قیاس باید کرد
و مرادوت و محبتی و ذهابش نزد مولوی صاحب مرحوم براسه حل مشکلات بود
که او بان عالیه بدان نمیرسید و باین توسل اصطلاحات محدثین را بواسطه شیخ مهبان
که نسبت خواجه تاشانی با محدث معذور و ربلده لکهنو و شت دریافت میکردند و از آن
رواوت و رجال می رسیدند و وقت اندر او طریق یعنی نبودن مولوی صاحب
رحمته الله علیه در شهر مذکور بجایب منغلطه با گرفتار می شدند مگر ندانی که راوی جامع
بخاری را که فریب نام دارد و بغا و پاسه موحده شهور است کسی بقاف کسی
بعین قرار داد و بالآخر و دم راعین جناب تحقیق گمان بر وند و بطبیع در آور وند کسا
لا ینجی علی من طالع رسالت الا اولی من الرسائل الاربع اما حال مجدد الزمان
و مستگیر ثانی مخاطب لامانی که با اعتراف شان از مدتها دامن از مباحث کلامیه جدید
و نزو و کس بگانه ازین مباحث و در اشغال دنیه و نیویه منهدم گردیده پس مانند
حال شیخ محفائیت بلکه بدتر از آن و برینهم حضرت مخاطب انچه در مکاتیب معاومه
قلبی فرموده اند اول دلیل است فان الکتابه الیبع من التصریح مع ذلك از
تشد المبانی با وصف اشترک و اعانت و بکیران و تالیف آن چنان بوضوح
می انجامد که مسمات فن را هم ندیده تصنیف و تالیف آن گردیده اند بلکه در بسیاری
از مقامات میان نشی و نقیض آن نمیزنند و در برادر خردشان یعنی سید میرزا حسین
از هیچ صناعتی با ظهار مخاطب غافل نباشند مگر و میدان کلام و محقق و مقبر
این فن و مقام نسبتند کانیط من الکاتب پس بر تبلیغات این مردم بنیاد

تصنیف بختم و دست با ذوال این خرد و بزرگ آونختم از عجایب امور و غرائب امور
 ست زیرا کہ در یافتن این معنی کہ اتفاق علماء بر منسندست یا نہ سخت مشکل افتادہ
 کما مر سابقا و ناسد قرینہ عقلی با نقلی و تفرد قائل با آنکہ جمہور ہم بدان رفته اند کار اہل
 عقلت و بے تیزی کہ بہارت ندارند و نہ شوق تکمیل خویش در سردارند غیبت کمالاً
و ازین است کہ در رسائل این محمود شہمائل قطع نظر از رعایت این قانون
 کہ آخر فرع التلباق نقل بر اصل است تثبیت و تنسک با سورے واقع شدہ کہ ہرگز بوسے
 از نفس الامر ندارد و حتی کہ در کتاب آسمانی و خطاب جاودانی ہم باصلاح متوجہ
 شدہ و بعضی از جملہ باہم یافتہ تعلیم و تلقین امام المحدثین یعنی محمد بن اسمعیل بخاری
 جزاہ اللہ خیرا عن جمیع السلیین بر واختمہ گفتہ اند کہ این آیت را جزاؤ کر نکرو و در آخر رسالہ
 حدیث الموصی عبارستے در روایت بخاری افزودہ کہ در سبب نسخہ آن یافتہ نمی شود و
 بنیاد تقریر بران بناوہ بمیدان ^{فصل فی التنبی} اصصارت در آمدہ اند و لفظ گو و میدان بر زبان
 دارند لے غیر ذلک من الامور ^{الذاتیۃ} **است** حال حضرات مخاطب در قرآن
 و حدیث کہ احتیاط مفرط ہر مسلمان را در ان پر ضرورتا بنقل اقوال و عبارات کتب جدید
 کہ درین باب اینہم خیال بناوردہ اند کہ کتاب منقول عنہ فتح البالیست با شرح و بکرا
 جامع بخاری و عبارتیکہ از شرح فاضل کرمانی در مفتوح رسالہ نقل کردند با وجودیکہ
 زیادہ از دوسہ سطر نبود و در ہر سطرش خیال خام نچیند و پیش پا خور و ند و یک
 توجیہ را دو توجیہ دانستند و لیکن درین قسم امور خدیشان پس فوسب کہ جناب
 مجتہد جالیسی در نقل یک یک از آیت و حدیث و ترجمہ آن بلوای کتاب متعاض
 حیدریہ ہیقتا و ہشتا و جا بلا مبالغہ غلط نمودہ اند **○** ما مریدان رسولوسے
 کہہ چون آریم چون رسولوسے خانہ شمار داروسے پیرا و رئیس المعرضین را این ہمہ
 اغلاط وقتی پیش آمد کہ بر اور ہمین شان مانند نقیب اول یعنی علم الہدایہ شام

و ابو جعفر نقیب ثانی علم ہدایت و ارشاد بدست گرفته پیش پیش میرفتند و شیخ علیہ السلام
 صحافی با و از طر فواطر قوا جلو واری میگرد وند و حضرات مجتہدین یقود و سوق الیہ
 پیش اعانت میفرمودند و بجہی و ذہاب خود تار و پودشان را درست می نمودند
 و یکے بعد دیگرے از اہل استعداد و خواہ مدرسین کتب درسیہ خواہ دیگران از طلبہ
 با خراج روایات و اصلاح مقولات پشتی و کاربرد وازی بمل می آوردند لیکن
 چون کسے از راه و رسم این منازل و علامت و نشان این مراحل خبرے ندا
 آخر نوبت بدان رسید کہ گویا زبان ہر یکے از فاید و مقود و سابق و سوق بیت
 مشہور گویا شد و بہت بر تقویت باطل می گماشت **س** فتنہ ہے کہ مابا کردیم
 و زرا آنها ہمہ بگردن اوست، و بمقتضای بعضی بعضا ہر یکے و بال خود را بردیدند
 گذاشتند و بندہ میگویی بل فعلہ کہیریم ہذا فاسدلو ہم انک انوا ینطقون و لیرجو الیٰ النفسہم
 و یقولوا انکم انتم الظالمون **کاشش** در و بدلہ آخر کہ رسالہ امامت را بقالب تصنیف
 رنجتہ و در اقامت اولہ زعامت امام مقود و شور قیامت برآختند و شخصے را بعد از
 بحکم من جد و جد یافتند کہ تمامی علماء معاصرین شاگردی او را بزعم شان مانیہ
 فخار کو اند ہوشیاری کاری بستند و مضامین بہیو وہ عامیہ با ضعیفہ نمی نوشتند
 و لعاب عنکیوت را لعاب ملس کہ فقیہ شفاہ للناس در شان اوست گمان نمی برد
 و برانچہ و رخطا طر شان رسوخ یافته بود کہ جامعین بایص فطانت و ذکاوت و مهارت
 فن نداشتند عمل میگرد وند چہ باسے انکہ ملا نور الدین حسین اکبر آبادی استناد
 ایشان از نزدیک و دور ہمہ در امام پاتا بہ کشودن بلکہ ہنو و ہم از گور کہہ پو
 طریق تینیہ و تا دبیب می پیو و و بانچہ ناگزیرت تا پنج سال ولالت من ہنو و و ضعیف
 اولہ ایشان کہ براسے ہفوات و محدثات خویش از ہوا جمع کردہ بودند
 یگان یگان می شمر و و راہ درایت و رواست بجا نصیحت و زارنالی ہج

باز هم از نوم غفلت سر بر نیاوردند کما قال القائل **ح** تب نرد بروے گران خوابت
 بانگ گریه و اوس سیلاب رخت ماچ **ب** الا خر سنا و مذکور بقصا **ح** لکل وار و ا
 یستطیب **ب** الا الحماقه اعبیت من ید او یها به باز الہ مرض تلمیذ عاجز گر و یدہ مانند امام
 زمان از دست شیعه کہ خود بینی و خورد اے پیشہ ایشان است بعد از وجود مفقود گشت
 و از غیبت صغری بر آمدہ بغیبت کبری پیوست کہ بدالات کتاب کشتی در تنقید الرجال
 موجود مذہب شیعه عبد اللہ بن سبا بود و بعض ملا با قرو در حق اہل حقین متشعین زمان مثل
 یہو و اشقیامی باشند کما اشرا سابقا **الغرض** بیاد است یا نہ کہ در مکاتیب
 غزابت اسالیب بچار سو نذا کر و نذو بہر کے از احباب و اصدقا و تبا کیدات شدیدہ
 و تقریرات بلیغہ و نالہا سے جل خراش نوشتند کہ بر اے خدا از کتب اہل سنت
 این قدر ثابت باید کرد کہ کتاب امامت و سیاست از این قتیبہ سنی است و آخر چون
 ہمہ کس تن بجزوز بونے و او نذ جناب رئیس لشکرین این ہمہ از معتقدات شمر و نذ کہ در بیام
 ابر ایسی بر آمد کہ عقلمانی باختصار تاریخ الخلفاء پرداختہ و در ان عبارتے نوشتہ کہ شعار
 بطلوب وار و و بدست خود خطی کہ بر اے ابو افضل از طول و عرضش رشک محار بہ
 ورین باب زیب رقم ساختہ نز و ملایے اگر آبادی فرستادند و اینہم نجیال نیاوردند
 کہ سیوطی متاخر از عقلمانی است **و قطع نظر از نیمہ مدعاے جناب چگونہ بعد**
 تسلیم تمامی امور از عبارت بہ ثبوت میرسد و حالانکہ عبارتش علی ما آورده صاحب
 بیاض السواد نیست و ہذا الوقایع مبطوہ فی کتب التواریخ مل افرو ہا این قتیبہ بالتالیف
 و اطال فیہا بامکان ترکہ و اختصار الکلام فیہا اولی فان الامساک عما شجر بہن اصحابہ
 معین بقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذ اذکر اصحابی فامسکو اللہم الا لا تضرہن لہا لا بد منہ
 تماتیر تب علیہ فائدہ و لایختہ مضرہ لاسیما مع بیان ما یحتاج الی البیان استیضا بطلان
 فی البیاض الذکور چنانچہ تفصیلتش در رسالہ مکاتیب کہ عنقریب تمام می گم انشاء اللہ

باید دید پس این انتساب و استناد معلوم نیست که از کدام باب است و حال آنکه
 قدما و متأخرین از انتساب کتاب امامت و سیاست بسوسه ابن قتیبه سنی که استغفر
 فی الرسالة الذکوره تخاصی میکنند و انکار شدیدی نمایند و بالجمله احدی از ایشان
 بر سبیل نه رت هم آن کتاب را بطرف ابن قتیبه سنی نسبت نمیدهد و متوجه میماند
 که من درین تقریر و تخریر بموسس جالسی و فرزندان شان را بر جناب مخاطب فوقین
 می نهیم و او شان را برین مذهب امامیه باقتضای زین لعم شیطان اعمالهم
 ترجمی میدهم زیرا که حال تالیفات ایشان از حال تالیفات جناب هم بدتر نگاه کنی
 باقاوات فاضل جالسی که در صحبت منقول ایران از بیهبانی و طباطبائی و ما زندی
 شطره از عمر گرانمایه صرف کرده بلکه باطهار بعضی از شیعه زبر مشق آنها بوده گو جناب
 مقتضای اوب اورا در علوم اوییه بے ادب قرار دهند که در کتاب ذوالفقار
 نوشته که قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان آورده که کتبتن با محبت مرقوم
 محتج الاجماع است استیحه چرخد این امر بعد از فرص محال یعنی ثبوت و صحت هم
 بر اے الزام فرقه اهل سنت با ظهار جناب مفید نباشد زیرا که از مستفادات قاضی
 فکیف که مخالف تحقیقات ماضی هم باشد ولیکن تطبیق نقل با اصل بر ضرورت است و حال آنکه
 فاضل جالسی مقلد محض استناد و بنجار شریف بنما و روند که رجوع بو فیات الاعیان
 مستقیم است و این چنین امری را که تمامی کتب اهل سنت از متأخرین و قدما هم مخالف
 آن باشد سرسری نباید نوشت و حال آنکه نشان مدعا در اصل کتاب سخواسی یافت
 و آنچه از ان بر می آید با و عوسه فاضل جالسی نسبتندار و کمالا یحقی علی من الرجح
 الی الکتاب الذکور او طالع ما قلت فی رو ذی الفقار المسطور و ایضا از متمکات
 و مستندات مجتهد فانی است که در کتب مطبوعه صنف ایمان فاروق را از کلامی
 که شارح بنجاری بسبط و تفصیل است بر عجم خود ثابت کرده اند و بایه تصحیح و تنهرا

بر اہل سنت عموماً ہم رسانیدہ و معلوم نیت کہ این مستہم اقتنا و تمسک را
 زیر کدام قاعدہ از قواعد و قانونی از قوانین داخل سیرمانید این جنس غریب
 کہ صوارم و حسام بدگر آن مگو و مشحون است مکذب اولیای دولت است و این
 این امور در آنچه فرمودند وقتے ممکن باشد کہ نقل را اصلے بود فکیف کہ اقترا
 محص باشد چہ بچس از علمای شیعہ وقت تعرض اہل حق و طلب تصحیح نقل از
 عہدہ خود فارغ نگشتہ مقتضای حیمت آن بود کہ خود جناب مجتہد کہ در حقیقت
 مقلد جامعین بیاض بودند ازین عہدہ برمی آمدند و این امر کجبول نہ انجاسید
 کمالا یحییٰ علی من طالع افادات رشید لیکلین انار اقتدیر بانہ لے یوم الدین قدر
 الی الجالی من النبارس و اعترف بچو تہا ولدہ فی الضرئۃ الحمیدریۃ کمالا یحییٰ
 علی النبارس این مہم کیس و کوچک اہدال مجتہد فانی از جناب مخاطب
 و مجتہد الزمانی کہ اذبال مقدسہ برام کلام شان برچیدہ بودند با ثبات نبی
 رسانیدند کہ و امن مجتہد از لوث کذب و اقترا مبراست اینہم ہیچ گونه صورت
 نہ بست این مہم کہ شنیدے و و حرف از دو کتاب مجتہد متوفی بود و حال مجتہد
 درین مباحث ناگفتہ بہ کہ جناب شان نہ زانو سے ادب نزد محول علمائے گروند
 و نہ انقدر ایشق و محارست بہم رسانیدند کہ زیر مشق منقول بدست آور و ہ بود
 بلکہ در دیگر اشغال کہ عبارت از تہیران کوتاہ است و ترک ذکرش اولی ترست
 و تفصیلش در ہیچ کتاب بخیر بجا مجلسی تقریب حال باب و تمیز یہ کہ این انجال
 نتیجہ را بسملہ ثواب اخروی گروانیدہ اند نحو اہی یافت چنان سرفرو بروہ
 کہ ہرگز انقدر بے بد بیہیات ہم نمی نمایند و بر لے اینمنی یعنی اورا ک حالات
 مجتہد انرا فانی رجوع بکتاب فقیر یعنی از الہ الغین عن بصارتہ العین کافی و وافی
 کہ در ہیچ مقامے بیاد نمی آید کہ در تشہید المہبانی سخن کہ گوش کردن باشد

جناب شان صدور یافتہ کمالاً یعنی **و اعجب کل اعجب** کہ خود این قدوہ
 الاؤ کیا در مکاتیب اسمی نور الدین حسین چنین یاد کرده و از نوم غفلت بیدار گشته گفتند
 کہ در مناظرہ غث و سمین و رطب و یابس ہمہ گفتہ می شود الی غیر ذلک من التصریحات
 و این سرود و کلام را کہ درین رسالہ و ان مکاتیب نوشتند بیزان عقل باید سنجید و تمنا
 بیانہ سرود و واقع است باید فهمید نعوذ باللہ من الکیذۃ و النفاق و اتیان غث و سمین
 و مناظرہ باعتبار این قدوہ الہما ولین است و الا بعد اندک غور و فکر در مقولات حیرت
 زا و مقولات ہوش ربا چنان در یافت می شود کہ وقت تالیف جزیر یابس و غث
 دست بر چیزے از رطب و سمین بنداختہ اند و ملاک امر کہ نصب لعین و شمش و حب
 است یعنی او اسے تقریر یعنی آنیکہ خصم سرگز قلب آن قادر و مثل ان در اسفار امان
 مروی و مذکور نہ شد گاہے مد نظرند اسٹہ بلکہ التفاتے بسوسے آن نفرمودہ و تمنا
 اولہ و رعایت امثال این قوانین از کسے متوقع و مترصد تواند بود کہ کتب فن
 را یکشم بصیرت پیش از پس دیدہ و باو یہ ضعف و قوت اولہ بیاسے فطانت
 و انصاف نور دیدہ و مقالات و روایات علمائے امت را بیزان و رایت
 سنجیدہ باشد و کسیکہ حالش از مکاتیب مذکور عیان باشد او را چگونہ مجال خواہ
 بود کہ ازین دشت و شوار گذار بلاست بگذرد **سبحان اللہ** وقت
 استدلال در ہر باب خلاص طریقہ احتیاط بعمل آوردن و بر امور یکہ بوسے
 از مطابقت نفس الامر نذار دوست انداختن و درین دشت این قانون نور
 ہمانا از قبیل تیرناوک بجایے آواز چکاوک و نفع صور سچاے لحن حضرت داؤد
 خواهد بود و چون این بحث پامانی نذار و درین دوسہ حرف تمناعت کردہ و امشا
 دیگر بر خاتمہ حوالہ نمودہ بگذارش امور دیگر از جہات می پردازم و میگویم کہ فقہ
 احتمال خرق و اختلاف و رانچہ ذکرش کردند چگونہ مسلم و ہشتہ اید کہ یہ

تقیہ مشوم و تبدیل لباسہاے گوناگون در زمرہ علماء امامیہ از قدما و متاخرین
عام بود حتی کہ قبل ازین گذشت کہ وقت تصنیف و تالیف کتب دین و امان
و اغا و استفادہ با وصف اقامت و ربلا و یکہ محل امن و امان بود خود را از تقیہ
مذکور معذورنداشته اند و در **مقام** لطیفہ قدیم ہا و آمد کہ بعضی از مولفین
نوشته اند کہ فقیر چند روز با این مردم اختلاط داشت روزی سے ذکر اولیا و علماء
متقدمین و ارشدین گراشتاے کمال اومی کروم از ان خود می شنم و گفتم خبر است
آن عزیز و تائید مذہب اہل سنت رسائل نوشتہ است گفت این از تقیہ بود
گفتم و مذہب شیعہ تمام مبالغہ کردہ است گفت اینہم تقیہ گفتم بچہر شما کردہ گفت
این کمال تقیہ است گفتم معلوم شد کہ بزید از ان شماروم است نہ از نو اصحاب و ہمہ
کارزار و توہین و تدلیل اہل بیت برائے تقیہ کردہ بود پس او از اتقیای اہل تقیہ
بودہ باشد **الغرض** این قدر خود از کتب قدیم و جدید می پدید است کہ ہمہ علماء
مقربین در ہر زمانہ بالزام و تنبہال اسلام و مسلمین کہ از ممتنعات است مصروف
بود و در ہر زمانہ علماء شیعہ با وصف و اغا و غل و مہارت فن مکاند و جیل
مطالعہ کتب اہل حق مشغول بودند و آبی لجام خوردند و خیال روز سیماہ ^{شدند}
کما اعرفت فی مکاتیب پس فقدان کذب و اختلاف در امور یکہ موافق امامیہ
افتد عزیز الوجود و کسباب و النادر کالمعدوم و ازینجا است کہ عقلا سے و نیدار ^{شدند}
توابع ملحوظ دارند کہ ہر گاہ روایتی مخالف جمہور و موافق مذہب شیعہ کہ در جعل
تلبیسش ہوراند و ارو شود التفاتے بسے آن کردن و مناظرات و شش و شش
خلاف عقل و دور اندیشی است چہ امور منقح و محقق را بومہیات و لطیبات بدل
نمودن من و سلوسے را بز قوم جمیم فرودختن است آرسے نیر عا و تسلیمات محامل صحیحہ
آن اگر ممکن باشد بیان بیاد فرمود با لچلمہ اہل تقیہ کہ شب و روز قلب زبان ایشان

مذنب می باشد و احادیث شریف و لفظ و لسانین و ذوالوجین تعبیر از ایشان
 میروند کما فی نبی و درام و برین پیشه که در زمان و حدیث بدتر از ان چیزه
 دیگر نیست علی روس الناس می نازند تا آنکه در صوارزم هم ازین فخر و سبایات
 موجود است و اختیار تقیه را دلیل بر حقیقت شیعه دانگه این مذنب مذنب حضرت
 است که دانیده و صدوق طالع که کلان ترین امامیه است و در رساله اعتقادیه
 بزعم خود و موسسه حضرت امامیه پیسه میرساند که اتقی و اگر کم در آیت کریمه ان
 اگر کم عند الله انتم کم کسی است که تقیه را بسیار بجا آورد و الحمد لله که خود علما
 امامیه حقیقه از پاسه خویش بپور افتادند و نه به بسیاره را از محدثین و متکلمین و فقها
 و مورخین بسوسه خود کشیدند پس بنیاد و بنیاد و سبایات ایشان که در سرباز ایشان
 را بمنظره اهل سنت بکار می بریم و ایشان را مغلوب و مجروح می نمائیم تا آنها
 شان از پا و راند اگر چه قاضی شوشتری و مانند او پیچ و تاب خوردند یا فخر
 و خامه فرسایان که ده باشند چه اهل سنت را بعد از دیدن تصنیفات شوشتری
 و اتباع و پیروان او همین قدر در دستورات شان کافی است که روایت
 را همراه و روایت می تواند دید و بر هر طبع یا بسیر کس با و صفت و هم
 و احتمال تشیع مغرور نباید شد و اساس اعتقاد توان گذشت آرسه هر چه
 مخالف مذنب شیعه در کتب شیعه بانه شود اول دلیل بر الزام ایشان است
 و الا و ثوقی هم از دنیا و هم از اید بر هر چه و قصر مذنب شیعه در حقیقت
 فروری ریزد و از اجلاس بدیبات است که سنیان با اعتراض ما و شما تقیه کشیدند
 و در مدارس و باطالت شیعه سرگزشتها را روز و رومی مانند و اینهمه از عادت
 امامیه بودند اهل سنت و جماعت پس با این بن از اشتقاق علیه باید گفت در حقیقت
 بقرینه هم در ظهور است موجود که کجیب آن اثار است رفت و نیز بجا به خود قرار

یافته و بنیاد اوله امامیه با طهارت و قدما و متاخرین بر همین امر افتاده که اعتراف
 بمحضرت خود محنت است نه منفعت کمالا یعنی ملخص که حضرت مخاطب آنچه در اینجا افتاد
 کرده اند فقط انحصار زبانی و طلاقت لسانی و موافقت لغتانی است زینهار
 نه بدان عمل کرده اند و نه در آئینده خیال عمل در سر دارند **قول** که کلامیکه
 قائل در آن متفرد **اول** اینهمه خیالات خام و عروض او با هم است
 از کتب حدیث اعراض می ورزند و چشم پوشی می نمایند ورنه کلام حدیث
 جعفری مستند است و درین باب بر اصول امامیه مزیدی بر مذنب شیخ جلیلی
 او متصور نیست که حدیث حدیث کلینی باشد و از حضرت صادق علیه السلام
 صدور یابد اکنون براسه تسلیم جناب که در حقیقت معترض از حدیث جعفری
 و طالب کلامی از افتادات علماء خویش اند متوجه می شوم و سبگویم که
 ملا صالح ماژند رانی در شرحیکه بر اصول کافی نوشته و خود در مدح و ستایش
 آن نگار بلاغت بسته بشرح حدیث مذکور که ملا خلیل قزوینی مقصود خود را با
 حدیث حواله کرده می فرماید **قول** ولمن دخل بیتنا یعنی الولاية من دخل
 فی الولاية و دخل فی بیت الانبیاء البیت المنزل و العیال و الشرف و المراد بهنا
 الولاية علی سبیل الکتابیه لان الدخول فی الولاية مستلزم للدخول فی بیت
 بالله فی الذکوره و کذا العکس فالطلب الملزوم و اریب اللزوم مع ما فیه من الایام
 لکه ان الداخل فی الولاية یصح ان یقال له اهل بیت الانبیاء توسعا **قول**
 یعنی الایمه یرید ان الخطاب لهم و عدم لایهم و للفناء من باب تغلب کلام
 بعض النواصب انتهى مقام الضرورة یعنی لفظ بکیت هم معنی مکان و هم کنایه
 نفقه آنها واجب باشد و هم معنی بزرگی آمده و درین مقام مراد از بیت
 مرتبه ولایت و امامت بر سبیل کتاب یعنی ذکر ملزوم و اراده لایم است

و در پنجامیانہ سرود و تلازم کہ ثابت خصوصاً این باب بہت تحقق وار وزیر اکمل
 شدن و امامت و تصف گشتن بدان مستلزم بہت داخل شدن را در بیت
 انبیاء ہر سہ معانی مذکورہ و همچنین ہر کہ داخل شد در بیت انبیاء ضرور بہت کہ او
 امام باشد چون پنجابین ہر و معنی این رتبہ تحقق بود بیت را ذکر کردن و امامت
 مراد گرفتند و باہم معنی ہم اشارہ کردہ اند کہ ہر کہ داخل شد در امامت او رومی توان
 گفت کہ اہل بیت جمیع انبیاء است مجاز او مراد امام صادق علیہ السلام و تفسیر
 آیت تطہیر لیس ذیہ عنکم الرجس اہل البیت و تطہرکم تطہیر است کہ خطاب مذکور
 فقط بذوات ایہم بہت نہ آنکہ ہم ایہم درین خطاب داخل اند و ہم زمان را
 این آیت شامل و اطلاق از باب تغلیب چنانچہ بعضی از مخالفان گمان کردہ
 کہ چون منظور بارے عزوجل او خال امیر المؤمنین حسین و مانند ایشان از اوقات
 پیغمبر خدا بود بلفظ مذکور بر عانت لفظ اہل بیت یا فرمودند تا ہم جناب سیدہ و
 از واج مطہرات داخل باشند و ہم این بزرگان از ذکر حالیا کجا ماند
 او عانت تفرود استبداد و بیچارہ قزوینی و کجا ماند دعویہ این معنی کہ وجوہ خلل
 در ان ظاہر است ایامرکہ از اغاوات جہانزدہ علما باشد و قول کے مرد گرا
 ہو یاد ہو و اولیٰ تطہیر احادیث ایہم بران تا بد با وصف دعویہ تشیع از انخل
 توان گشت و مراد از وجوہ خلل اگر ہمانست کہ قبل ازین بدان مفوات شمار
 کردند پس جوایش بعنوان تفصیل و رہمان مقام سمت ذکر یافت و اگر چیز
 دیگر از وسوس و ہوا جس مجہد و اقبل شریف از قبل مستحذات عبد اللہ
 بن سباراہ یافتہ پس انطہار آن ناگزیر بحال عملت زیب رقم پذیر و تاجوہا
 لغولستے و پگرتازہ تر پیرایہ تالیف و رگریہ و انشا اللہ تعالیٰ و بعد رعایت
 اندک انصاف غیر از کسیکہ دشمنی انصاف وجہ بہت او باشد کسی توان گفت

که قضیه آن اهل بیت کل نبی او صباوه مجهله است و مفاو آن حقیقه همین است که
 بعض اهل بیت کل نبی او صباوه و اگر بقرض محال کلیت قضیه هم احتمال داشت
 باز هم ملاحظه جزئیست بر ضرور بود و الا معنی آن چنین خواهد بود ان کل اهل بیت
 کل نبی او صباوه و لایقول به عاقل است محمد و احمد که خود ملاحظه بازمی
 لزوم را میانه سر و امر یعنی داخل بودن شخص در اهل بیت نبوت و امامت
 کرده و تصاویر کلی از هر جانب دانسته که باعث صدق و موجب کلیه باشد که
 سابقاً محقق نمائند که ملا هر چند اومی کند مذہب سنت را بر عم خود و درین عبارت یعنی
 رسیدن ان الخطاب بهم و خدم لایهم و للناس من باب التغلب کما زعمه بعض النواصب
 و لیکن این کلام بخاطرب نیز متوجه است چه از کلامش بدلائل مطابق عیانست
 که رجال قبا و راند بسوسه اوزبان و مقرر شده بجای خود که تبار و دلیل حقیقت
 است و هر گاه موضوع معین شد پس اطلاق و شمول بر اثبات خواهد بود و مگر همچنان
 پس اگر گویند که ضمیر مذکر یعنی عنکم و لایهم که بحیث است که لفظ اهل بیت مذکر است
 لاجرم قاعده عرب که صاحب تحفه فرموده و قرآن مجید بجا خصوصاً و ماده
 اهل بیت ناطق است کما عرفت سابقاً و لاحقاً نبوت میرسد و اوزان اعراض
 دارد و کما بدل علیه رسالت الخفیه الکنون معنی تغلب معین گردید فکیف که امامیه
 بار گفته باشند که آیت تطهر فقط بر اسع عترت نازل گردیده و عنقریب آیت
 امامیه می آید که عترت بر جماعت اطلاق می کنند که هیچ زسلی در آن نیاشد و نتیجتاً
 این کلمات نیز همان است که جناب فاطمه زهرا حقیقه و داخل نبوت و نباید غفلت
 نکشی و باتفاق تمام محفوظ واری و اینهم ضمیر ان باشد که سخن مگره رفضه در هر جریل
 و الزام نیست که کلام حضام همان قید حجت است که ایشان را مضر باشد لا غیر
 این تاویل الخ اول چه چند و نحوے این معنی که ملاحظیل متن و نبی این تاویل

باجدات ذہن و ایجاب و اسے کروہ بعد از بدین کلام معصوم و تحقیق خیر الشارحین
یعنی ملا ماشندران و شرح کلینی باطل برآمد و معلوم شد کہ او بے استناد و گفته و نہ
او اعراض از افادات علما کردہ و لیکن فائدہ عظیمہ بدان مرتب شد و ان اینکه
محدثین امامیہ و شرح احادیث ائمہ و بیان معانی و تطبیق آن ہمدگر قیاس بے
اساس و اسے مجرور داخل دادہ و مصداق اول من قاس کر و بدہ اند و اظہار
صاحب طعن الریاح حیث قال معنی حدیث را از پیش خود تراشدین و بدین
شاید وینہ و عوسے بے سرو پا کردن و دلیل سفاقت و بلاوت است لکن بلفظہ و اولاً
و صافقت دادہ اند و از اینجا حال امام عظیم اول امامیہ یعنی شیخ ابو جعفر طوسی
باید دید کہ جمع و تلیق لکوک احادیث کردہ و غرض محدثین امامیہ حدیث نفس و ہوا
نشان را در بیان معنی احادیث ائمہ داخل دادند و مصداق و عید ہستند
کر و بدینہ سبب بودند احوال و رون استنبذ اند تا بقرون اولہ زنیہارستند
اول ہر چند درین تر و بد کہ یہیلیل منع خلوت است ذکر استناد و بارشاد معصومی
نقطہ کاغذی بود و همچنین ذکر افادہ یکے از علما امامیہ فقط کفایت میکرد و لیکن بدہ
ہر دور را ابراہیم نمودم کہ بترج و احسان بوجہ کمال و راست چون قبیح بالغ
و اصغر از کمال ندارند و ذہن رسا و عقل و نو کا چنانکہ باید حاصل است ہر چه
در صورت خالیہ و داخل می شود جمع میکنند و تثیب و فرار از صدق و کذب را ہر از محتا
ندیدہ بشارت چہلے مشغول میکردند و کہ **قول** و خطا از غیر معصوم **اہ اول**
ناظرین رسا معین را باید کہ این مقولہ را باب زرر صفحہ خاطر بنویسند کہ ہر گاہ در
از امام امامیہ استناد بقول سبب از مشاہیر اثنا عشریہ کما اشترنا سابقا بنودہ می
سبب نویسند کہ عصمت از خصائص ائمہ است علما معصوم نمی باشند پس قول فلان
اعتماد را نشاید این قدر خیال نمی آرند کہ علماے ماسکے معصوم از خطا و خطل

بوده اند که باقوال احادشان قاطبته بر اهل حق امامیه احتجاج کرده اند که ما مفکفک بسیار
 از طرف خود و در دائره تشن گنجانند و بسیار از ایشان خارج نموده
 بسوسه خود کشیدند **قولنا نیا قول** نفی محذور از عجائب حکایات است
 و دلالت بر آن دارد که قوت حفظ و اتقان را سا سلوب است زیرا که در همین
 سطر نص بر معنی کرده اند که خلیل قرظینی سپه انگه در کلمات اسلام دیده
 و بحدیث معصومی استناد کرده به واسطه نقض و اختراع راسه و قیاس معنی
 حدیث گفته و درین باب آنچه از وعیدهاست شدید و رکت امامیه پیدا و بود
 و لعن طعن در خصوص مردیست از غایت ظهور نتوان پوشید پس نفی محذور خیار خام
 و مخالف احادیث متواتره ایمه علیهم السلام چنانچه در کلینی و مجلسی و بحار و غیر
 معنی ابواب و فصول معتقد است الی غیر ذلک من الکتب المعتبره بلی که خود
 بخالفت حضرات ایمه بدست باشد و عادات و اعراض از افادات شان
 بود از وسه حکم نفی محذوریت بعید است کمالا یعنی علی امالی النهی بار خدا یا مگر
 مراد محذور عقلی باشد و لیکن اگر مراد از عقل و عقول حکماست فلسفین قالمقام
 لایباعده بالبداهته الاولیه و اگر مراد از عقل عقل علماء اسلام است پس
 بیچکس از شیعه و سنی جز شخص مذکور تجویز نتواند کرد که بدون قرینه لفظی
 یا معنوی و استناد بدلیلی بیان معنی حدیث خاصه کلام ایمه بدست که اصول
 امامیه مذمت قیاس فقهی میکردند سمت جواز دارد و هو مالا مشرة فی قوله
 چه مغرضه الیه اه اقول توسل و صابیت و ولایت اگر است هر سی تا تمام
 است مدعیان ولایتشان بدینند که ازین توسل چه اراده کرده اند اگر مقصود
 است که بدون توسل جناب تسبیح و صابیت و ولایت حاصل نتواند شد
 پس از قبیل خرافاتست چه آغاز سلسله امامت و وصایت از جناب

امیرالمومنین است که امارت ایشان از روایت که هنوز کالمبد حضرت آدم ابوالبشر هم درست نشده بود چنانکه در کلمه حیات القلوب ابواب و موصول معقود و در نجایا وصف فروبت نسبت زوجیت مستحق است بلکه در عالم اسباب هم قبل از تزوج حضرت امیر را معنی وصابت در کلمه معظمه پیش از هجرت و در زمان حضرت ابوطالب حاصل بود چنانچه قصه نشان نزول آیت کریمیه و اندر عیشرتک الا و بین علی بر آنچه شیخ علی و اتباع و متبعین او در کتب کلامیه خود آورده اند و لالت بران دار و کمالا یعنی علی الناظرین و فراوان حیرت است که شخین جز کرانت چه کردند که اعدای شریک خدا را که امام بالفعل بود و حکم او بر اقطار ممالک مقبول و محروسه و مفتوحه بلکه تمامی ارض و سما تقو نو داشت و ز پورا مضار بر چیده میستی می پذیرفت و حالتی منتظره در میان بنو و چنانچه از احقاق الحق و تصانیف صدور و کتاب اروستانی خود ظاهر است عیاد ابا سدا ندر و باه از محل خلافت بدر کرد و خود بے آنکه استعمال سیف و نصال واقع شود بر اریکه زعامت کرے مسلط گشتند و داد حکمت علی و سبب است مدن داده کرے و نصیر شکستند پس بر تقدیر سلب استحقاق و غضب و عدوان شخین بر مزعومه شیعیه هم بگرامت ایشان معتقد بایده شد و اگر مراد از توسل اینست که جناب سیده بر لے بعض ائمه و ون بعض سید و وصایت و امامت گشته اند پس سلوکیم که این معنی از خصائص و خواص جناب سیده رضی الله عنها که مابه الاقبیاز تواند بود و زنها رغبت زیرا که دختران کرے را اینترتبه بصولت و سلوت فاروقی حاصل گشته مگر مندانی که حضرت شهر بابو که از نسل بادشاه ایران بودند و بامر فاروق اعظم بخندست امام حسین مشرف شدند و سید و وصایت شده اند فرق بر اصول امامیه اینست که جناب سیده یضیه مطهره فقط

برائے حسنین علیہما السلام و سید امامت کشتند و او شان برائے نہ امام و سید
 زعامت شدہ اند کہ خاتم الاممہ از انجمله باشند و از دو تانہ فرق بسیار و آنچه
 در بارہ شہر بانو گفتیم مرکز من تلقا النفس نیست چنانچہ در نقباء و نجباء جناب
 و بارہ محدثین خود گمان دارند بلکہ در نفس حدیث خاتم النبیین صلی اللہ علیہ
 و آلہ اجمعین با اعتراض اجلہ علمائے امامیہ و منہم الطبرسی فی الکامل بطریق
 متوعہ مرویست کہ فرمود کہ از میانہ این برود و بر اور یعنی امام حسن و امام
 حسین کجے را بتزوج زنی اتفاق افتد کہ در ہر شب بکر بود و اما مان از بطن او
 پیدا شود چنانچہ در متنی کلام تقرب ذکر حسد امام علیہ السلام بر اصول عین
 مزید و لا تفضیل این امر مذکور گشتہ پس حضرت شہر بانو در واقع وسیلہ و صایت
 سایر ایہ شدہ اند زیرا کہ حضرت امام زین العابدین کہ آدم ثانی تعبیر از ان امام
 عالی مقام است از و شان بوجہ آمدن پس کثرت ایہ بدین طرف فتادہ
 وہم آغاز و انجام سلسلہ امامت با بنحانب او وادہ بنا بر آنچه در حق امام زین العابدین
 و ہمدی امامیہ در بنجا اشارتے رفتہ **و در قلوب ناظرین و سامعین**
 محتج نشود کہ ایہ از حضرت سید ساجدین تا ہمدی دین نسبت بہرتبہ حسنین
 بسیار کمتر بودہ اند کہ توسل و صایت شان و جنب اول کان لم یکن بود
 زیرا کہ خلافت آن در زبان متکلمین شیعہ است از جملہ شان تصریح خطرین محمد
 علی الزامی است کہ خود شرف را در و کتاب ملا محمد یوسف واسطی ملازم خانہ
 مشہد شریف قرار دادہ میگوید الاول ان ما نقلہ من تفضیل لحسین خلافت
 ماصحوا فی کتبہم نقلوا عن المعصومین من ان جمیع الایہ من نور واحد و فی افضل النور
 سوا سوسے امیر المؤمنین فایہ سید الوصیین و افضلہم نفس خاتم النبیین و الکر
بقاعدہ فضلیت امام از رعبت تثبت کنند و گویند کہ امام زین و ما بعد

ایشان از سائر ائمہ معصومین رغبت امام حسین بودہ اند گوئیم کہ این اضافت
بر اسے ہر امام لاحق نسبت بہر امام سابق حاصل است مثلاً حضرت شہید کربلا
در رغبت حسن مجتبیٰ بودہ اند و انجناب رغبت حضرت مرتضیٰ جز جناب امیر
کہ امام الایمہ اندلسی ازین امر سبب انہو اند شد کما لا یخفی و مرححات امام محمدی
از کتب شیعہ کہ تناقضات ایشان روز افزون است بجملاً مذکور می شود و این
الغرض زینہا مستبعد نیست عقلاً و نقلاً کہ شخصی بر کسی وسیلہ عروج و ترقی
باشد و فی حدو اتہ مطابق نفس الامر از وجہ مذکور و دائرہ مسطور خارج ہو
واحد کہ ہمہ اعدا و را آغاز و ابتدا از دست و لیکن خود و در عدو تر و بیشتر سے
از عقلاً و حکماً داخل نیست پس اگر جناب سیدہ با وصف وسیلہ بودن و صابیت و
زمرہ اہل بیت حقیقہ و داخل نباشد مخذوری ثابت نمی شود چہ شہر بانو با وجود
وسیلہ بودن بر اسے نہ امام کہ آدم ثانی و محمدی خاتم الایمہ در ان زمرہ
باشند کہ داخل گشتہ اند و **متموہم کمبیا** و کہ شہر بانو در ان وقت لجا بود
اند تا داخل میشد فان الدخول والخروج فترع لتحقق والوجہ قطعاً زیرا کہ امام
زین العابدین و سائر ائمہ متاخرین کہ بالیقین با جاویدت متواترہ در اہل بیت
داخل اند کہ در زمان نزول آیت تطہیر موجود بودہ اند بالجملہ کلام در تحقیق
بودہ مجاز و بحث درین میرفت کہ جناب سیدہ بطور شیعہ یقیناً زمرہ اہل بیت
نبوی داخل نیستند و جناب فطانت ما ب بسوسے معنی مجازی یعنی وسیلہ
و صابیت بودن کہ اعتبار معتبر و فرض فارض را در ان دخلی تمام است **چونکہ**
آنہم نا تمام چنانچہ مذکور شد کہ ان کثان بر وند و ما بہ النزاع را تمیز کردہ نظر
داخل شدن جناب سیدہ در زمرہ اہل بیت است حقیقہ و از بنجا و را نیست بودہ
کہ رئیس لطائف ہنوز ما بہ النزاع را با وصف نقل عبارت منتهی کہ آغاز

اینست اما روایت سلمان منا اهل بیت او من اهل بیت پس اگر حقیقتش
 مراد گیرند الخ گذشته در القبا سفت او به با سراسر خود را بتجابل و تغافل زود
 کمالا یعنی **تغافل** تو مرا به نماید از لطفت بپکه این بچهرس و آن خاصه
 از برای من است **و** که بوسید جناب معصومه **اهل بیت** حضرت امام
 زین العابدین تبوسل شهرمانو درین کسا داخل گشته اند و حضرت قاسم آل محمد صلی الله
 علیه و عترته جمعین که حال نشان قبل ازین بیکد و حرف بیان کردم بوسید خانو
 نرجس بدین زمره اسلاک یافته و مرتبه او عطا و نقلا از ابات طاهر کیش نیار
 آنچه در مسالک الاضیاع و شرح التدریج در گذشته است قال مولف و شارح
 و بحب اعتقاد و افضلیة نبینا محمد صلی الله علیه و آله علی جمیع الانبیاء جمیع الخصال
 المتفرقة فیهم و لا حبارة بذلک عن نفسه و اعتقاد ان علیا هم کذلک لمسا و اتیه فی
 القرآن و کذلک الحسنان للحدیث المشهور و اما باقی الایمة التسعة فلاریب فی افضلیتهم
 علی ما عدوا ولی العزم و عزمی فیهم توقف و علی افضل من باقی الایمة للعدله سابقه
 و الحسنان افضل من الباقین لما تقدم و اما التسعة ففی مرتبه واحده و جاز فی القام
 مرحمات کالقیام بالسیف و اظهار الامر و شدہ الخت و طول العمر و کثره العبادة
 و شارح که خود مولف است میگوید و کذلک بحسب علی عم بعده ما یجب بالنسبته
 الی باقی اولاده لعلته المساواة و الحسن و الحسن علیهم السلام کذلک بعد ایما بحری
 فیها ما یجره فیه لما سبق و اما باقی التسعة فالظاهر و جوب مساواتهم فی ویرجیة الایة
 لا احتیاج الخلق الیهم فی تحصیل کمالات فحسب ما و یم فیما یحصل لیسلم لهم و جاز فی القام
 ما یدل علی ذلك كما روے عن الصادق ع علمنا و احد و نحن شیء و احد یجری
 الاخر اما یجره لا و لنا و فی معناه احادیث کثیره لا لظول بذكرها و لعل للقائم بالامر
 علیهم السلام خاتم اعظم زیا و در ترجیح علی من قبله من ابائهم سبب ما اعطاه الله

من خصائص کمال زیاده عقلی مابه تیم صلاح الامته لاتعلق لها باحوال الرعبه و
 المساوات فیما یتحقق الاحتیاج الیهیم فیه و لهذا قال و جاز فی القایم مرحجات
 و هی قیاسه بالسیف و اظهار الدعوة و ختم الولاية و الظهور علی الاعداء و الاختصاص
 بالفتوح و طو الاسلام بعباده و عوم عدله لجملة الخلائق و ان مامنهم الامن بمشرد
 و ظهور ايامه ذلک کله زیاده و رجحان له خصائص خصه الله به العلم بقدره و
 لا یطلع علیها البشر و لا یتکون لعقول من اذرا که من غیر نقصان لمزایایم و لا حظه من
 فاعلم فانه سر محبوب الله بلفظه و اخر تا که سوز بر زبان اما سیه که این مرحجات
 قطبیه و دیگر مفصلات یقینیه که ذره از مجموع باشد مثل فضائل خاتم المرسلین نسبت
 بانبیاء سابقین می بیند لفظ لیت و لعل می رود و بحقیقت الامر زبان ایشان جاری
 نمی شود و اگر مجلدی را از سفار سکار الانوار و همچنین کتب دیگر از مفوات الیوم
 اعظم اول و شیخ المشایخ که مشتمل بر خصائص حضرت مهدی است بکشاید مانند
 افتاب رابع النهار موبد او اشکار کرد که آنچه در آغاز ولادت خاتم الولايت و هم
 شود و نای آن حجت خدا و اعتقاد رعیت صغری و کبری و احاطه و بار جا بقاء
 وقت حصول مراجع بای لاعتد و لانتحه و دستگیری مجتهدین شیعه بجهت الامم
 و غیبت من الابعار معجزات و کرات و سیاست است انتظام خلائق از انجناب
 بدرجه صحت و نواتر رسیده و در هیچ زمانی هیچ از پیغمبر منقول نگشته اند
 که همه علمای شیعه مراتب امام مهدی را بچشم تیزی بینند و افضلیت او را
 بجهت نصب باطنی بر بنی گزینند و لیکن چون اهل سنت جناب امیر را بقلب
 خاتم خلفایا می کنند و این چیده بیدان معارعت قدم سبقت دارند و میگویند
 که ازین لقب که بالیقین حقیقت ختم الامت از ان مراد نیست و الا خاتم بود
 امام مهدی که در حدیث شیعه سنابل بلکه هزاران روایات و اعتقادات

شبه موجود بر هم شود ثابت کنند که امیر المومنین بر خلاف آنچه در کتب فریقین از ان جناب ماثور است افضل از شخص اند حرفه از ان بروایت شیخ الطائفة باعتراف صاحب مراد مستقیم که مجلسی هم بجای ایشان اقرار و ابرو باید شنید که جناب امیر فرمودند آگاه باشید که مفضلین من دروغ میگویند و بهترین این است بعد از منی ان ابو بکر و عمر اند و قد فضلنا هذا الاجمال فی کتابنا الکبیر و قرأتان مالو و نباح الکتاب او بنیق الحسین چگونه بمفضولیت شخص مستعدا بد شد و حال آنکه ذاتیات است هم آنچه در وقت ایشان منتظم گردیده زینهار باعتراف موافق و مخالف در زمان مرتضوی سرانجام نیافته و مزید لطیف علم حوسم بر اے صدیق که حسن تدبیرش اصول مفا سدا بل روست و کفر را که از کمور و بلخ پیش بو و نذر کند از نیر من کتب شیعیه و سنی بر قلب هر یک تافته بعد ازین امور که از جناب شیرز وانی نزد فریقین ماثور است ببعینه گویند محمد دل بر قزوینی است و ندانند که اگر چنین بود که تکذیب مفضلین صورت نسبتی چه جاسه و عهد شدید که هشتاد و ناز یانه خوانم زو بی تو اصح در روایت محمد بن حنیفه کما فی الصحاح درست تواند شد

قبل ازین و نشانی که بعد از وفات شان ائمه اثنا عشر و دیگر متعویک خوان شد و از نشان خانم الولا بیت **عاشورا** با اولی النهی و قولوا ان هذا مما لا یجمع ولا یرس بعد ما حضر الولا به حقیقه فی ائمه الهدی و این بحث را محذرات امامیه پایانی نیست تا جاره ازین داوسه عثمان مشبه ز قلم را با به التراج منقطع میازم و میگویم که چنانچه امام حسن و امام حسین توسل جناب سیده بدرجه وصایت و امامت رسیده اند حضرت خانم الولا به که جلالت او صاف نشان مجلاد انشی بوسيله خاتون زین که از نسل قیصر اند باین مرتبه عظمی